

پدیده نوظهور جامعه امروز، تغییر منزل شهروند از نقطه انتهایی تحلیل، به نقطه آغاز است. پیش از این همه تحلیل‌ها از ساختارهای کلان و مناسبات عینی و تاریخی آغاز می‌شد تا سرانجام بتوان رفتارها و مطالبات مردم و شهروندان را درک و تحلیل کرد اما اینک شهروند جایگاه خود را به نقطه آغاز تحلیل تغییر داده است



پراخت، چنین منظرگاه‌هایی با ساختار فعلی دانشگاه‌ها متناسب نیست. علوم انسانی در ایران باید به نحوی بازسازی شوند که مرزهای موجود را از هم بگسلند و میدانی برای تعامل گسترده بگشایند. تحول روشی دیگر، پیوند میان دانش سیاسی با پراکتیس‌های عینی و موقعیت‌مند است. تمایز پیشین میان دانش و بیسترهای واقعی کنش، ناشی از تمایز میان نهاد دولت از ساز و کارهای عمل‌جاری جامعه بود. اما اگر فرض را بر این بگذاریم که اساساً دولت نقش و جایگاه پیشین را از دست می‌دهد، شناخت واقعیت نه در نسبت با سیاست‌های کلان دولتی، بلکه در نسبت با پراکتیس‌های خرد و مستمر تحول یابنده جامعه ظهور می‌کند. به این معنا به جای انتظار تئوری‌های کلان و عام و ماندگار، باید به دانشی روی آوریم که مولد تئوری‌های خرد، محدود، مستمر آکهنه شوند و باز آفرین شوند. باشد.

نتیجه

علوم انسانی در همه جای جهان بویژه علوم سیاسی در حال پوست‌اندازی و بازآفرینی سازوکارهای نظری و روشی خود هستند. متأسفانه در جامعه ایران، علوم انسانی در حالی نیازمند بازسازی است که هنوز توانمندی‌های پیشین را هم تحصیل نکرده است. به علاوه، خاورمیانه امروز بیشترین تجلی‌گاه فروپاشی سازوکارهای سیاسی در صورت‌بندی‌های شناخته‌شده

پیشین است. آنچه در جهان روی داده است، به نحوی مضاعف با عواقبی ویرانگرتر از هر کجای عالم در این منطقه روی داده است. در چنین شرایطی به نظرمی‌رسد بازآفرینی‌های نظری و روشی در علوم سیاسی ایران، ضرورت مضاعف دارد.

آغاز است. پیش از این همه تحلیل‌ها از ساختارهای کلان و مناسبات عینی و تاریخی آغاز می‌شد تا سرانجام بتوان رفتارها و مطالبات مردم و شهروندان را درک و تحلیل کرد اما اینک شهروند جایگاه خود را به نقطه آغاز تحلیل تغییر داده است. تحلیلگر ابتدا باید ادعای، ابتکارات، انگیزه‌ها و خواست‌های فردی و جمعی را فهم کند و در نسبت میان آنها، امکانی برای درک ساختارهای کلان بیابد. دیگر ساختارهای کلان، پوشش دهندگان کثرت مردم نیستند و با شناخت آنها می‌توانستیم فهمی از ساز و کارهای خرد به دست آوریم. اینک ساز و کارهای خرد نقطه عزیمت تحلیلند تا در پرتو آنها بتوان گسست‌ها و پیوست‌ها و تحولات ساختارهای کلان را دریافت.

نام‌ها و عناوینی که پیش‌تر به عنوان آرمان جامعه مدنظر بودند، نظیر جامعه رفاه، دموکراسی، عدالت، اعتبار خود را از دست نداده‌اند اما در فقدان چشم‌اندازی که متوجه سلول‌ها و موقعیت‌های متکثر اجتماعی و سیاسی باشد، بی‌معنا و فاقد معنا جلوه می‌کند. اگر عدالت چشم‌ها را متوجه سیاست‌گذاری می‌کرد، اینک در سیمای جامعه‌ای که در کثرت نام‌تعیین خود ظهور پیدا کرده، معنای محصلی را به ذهن متبادر نمی‌کند. سایر آرمان‌های پیشین جامعه نیز در صف بازتعریف ایستاده‌اند و منتظرند تا در پرتو این وضعیت تازه فهم دوباره‌ای پیدا کنند.

امروز در ایران بحران نمایندگی ظهور پیدا کرده است. این وضعیت منحصر به ایران نیست، بلکه در بسیاری از جوامع امروزی مصداق دارد و آن ناشی از کم‌اعتبار شدن گفتمان‌های پیشین و به تبع آن، کم‌اعتبار شدن دولت، جناح‌های سیاسی، روشنفکران و احزاب سیاسی است. از منظر مقاله ما، بحران نمایندگی ناشی از بحران زبان سیاسی است؛ زبانی که در دانشگاه‌ها و فضا‌های فکری و روشنفکری ساخته شده بود. این زبان بیشتر به جامعه هر وار دوران سیاست‌های کلان تعلق داشت و اینک در فضای امروز قابل فهم نیست. این تحولات عینی، به سهم خود موجب بروز و ظهور تحولات علمی و متدولوژیک نیز شده است. در این مقاله به دو تحول روشی و متدولوژیک اشاره خواهیم کرد: تمایل به رویکردهای میان‌رشته‌ای و دوم، همبسته شدن با پراکتیس‌های عینی و موقعیت‌مند، توجه به رویکردهای میان‌رشته‌ای، حاصل آگاهی از این واقعیت است که مرزهای تمایز میان علوم خود از تبعات دانش سراسر بین‌قدیم بوده است. اما هنگامی که واقعیت در بیسترهای خرد و تودرتو روی می‌دهند، تمایزهای میان امور اقتصادی و روانی و سیاسی دیگر موضوعیتی ندارند. بنابراین مرتباً باید در پرتو منظرگاه‌های متکثر به فهم واقعیت

امروز در ایران بحران نمایندگی ظهور پیدا کرده است. این وضعیت منحصر به ایران نیست، بلکه در بسیاری از جوامع امروزی مصداق دارد و آن ناشی از کم‌اعتبار شدن گفتمان‌های پیشین و به تبع آن، کم‌اعتبار شدن دولت، جناح‌های سیاسی، روشنفکران و احزاب سیاسی است. از منظر مقاله ما، بحران نمایندگی ناشی از بحران زبان سیاسی است؛ زبانی که در دانشگاه‌ها و فضا‌های فکری و روشنفکری ساخته شده بود